



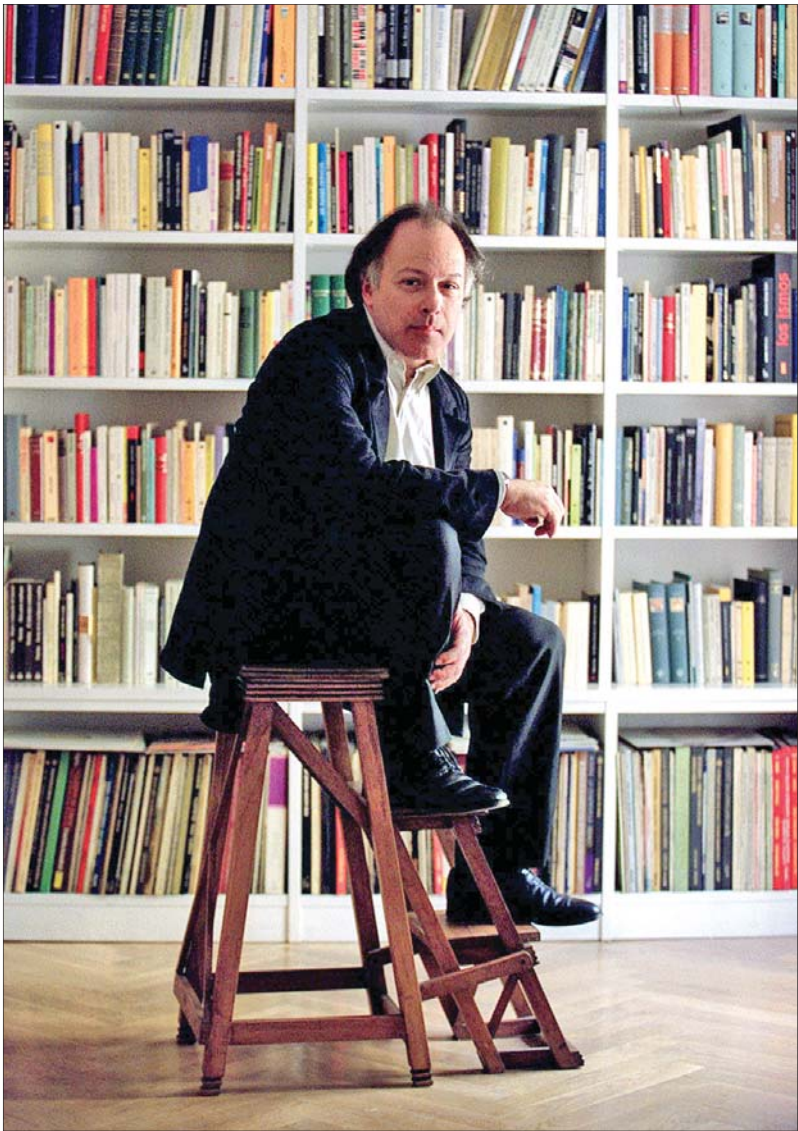
«نادر شهریوری (مدقی)»

مکبث خنجر به‌دست به اتاق پادشاه رفت، در همان لحظه خنجرى را در هوا دید که معلق است و از آن خون می‌چکد، وقتی دست به سوی آن دراز کرد خنجر ناپدید شد. مکبث آن را خیال پنداشت، لذا با یک ضربه خنجر خود پادشاه خفته را به قتل رساند. در مکبث خون ریخته‌شده نه استعاره که واقعی است که از خود بر دست و چهره لکه بر جای می‌گذارد، اما شاید بتواند لکه خون را با مقداری آب شست. این توصیه‌ای است که لیدی مکبث به همسر خود که پادشاه تازه‌به‌تخت‌رسیده است می‌کند «برو، آبی بیاب و این شاهد ناپاک را از دستان ت بشوی»

«قلبی به این سپیدی»^{*} عنوانی است که خابیر ماریاس، نویسنده اسپانیایی از «مکبث» شکسپیر و یا مشخص‌تر بگویم از جمله‌های لیدی مکبث به وام گرفته است. اهمیت کاراکتری لیدی مکبث البته از همسر خویش، مکبث بیشتر است. این لیدی مکبث است که از همسر خویش می‌خواهد مرتکب قتل شود و این لیدی مکبث است که گمان می‌برد با کمی آب رنگ لکه شسته خواهد شد، اما مهم‌تر از همه این لیدی مکبث است که می‌داند چگونه می‌توان از زبان استفاده کرد. او اگرچه مصمم و بااراده است اما به این مهم نیز واقف است که «اراده همیشه کندتر از زبان است»^{*}. لیدی مکبث به قدرت تیر خود و همسرش علیه مخدوش نشان‌دادن و حتی وارونه جلوه‌دادن حقیقت واقف است. از نظرش زبان اساسا برای همین کار ساخته شده است. اهمیتی که لیدی مکبث برای زبان «هم به عنوان سلاح و هم ابزار»^{*} قائل است تا بدان حد است که گمان می‌برد به وسیله آن می‌توان حتی منکر جانیانی چنان آشکار توسط خود و همسرش علیه پادشاه مشروع اسکاتلند شد: «مکبث (به دست‌هایش نگاه می‌کند): چه منظره غم‌انگیزی! لیدی مکبث: چه حرف ابلهانه‌ای! کدام منظره غم‌انگیزی!»^{*}

«نمی‌خواستم بدانم»، اینجا اولین کلمه‌های رمان «قلبی به این سپیدی» است. راوی که «خوان» نام دارد خواننده را تا انتها با خود می‌برد تا حقیقتی را آشکار کند. حقیقتی که می‌توانست آشکار نشود. به شرط آنکه او چیزی از ماجرا نمی‌دانست، اما خوان علی‌رغم میل خود، خواسته یا ناخواسته «مرتکب» عمل دانستن می‌شود. ماریاس، دانستن را مترادف با گوش‌کردن، فهمیدن و آگاهی می‌داند. «گوش کردن به معنی دانستن، فهمیدن، آگاهی از هر چیزی است که باید بدانی»^۵ خوان در مسیر گوش‌کردن و سپس تحلیل و تفسیر وقایعی که شنیده و یا از آن مطلع شده به تدریج به مرحله‌ای از نوعی آگاهی می‌رسد که می‌توان از آن با عنوان «آگاهی به سرشت تغییرناپذیر چیزها» نام برد. او درمی‌یابد که گویا امور از اساس تغییرناپذیرند. این نوع آگاهی که از آن می‌توان با نام «آگاهی هملتی»^{**} نام برد، از فرط انباشت درنهایت به «بی‌تفاوتی» و «پاسیو»بودن منتهی می‌شود. در این‌صورت برای فردی که از این نوع آگاهی– دانستن– برخوردار است، تجربه‌های متفاوت آدمیان در اساس «یک تجربه» به حساب می‌آید. تجربه‌ای که انجام‌دادن و یا ندادنش در هر حال فرق چندانی ندارد. «چیزی که اتفاق افتاده یا چیزی که اتفاق نیفتاده یکی است… آنچه تجربه می‌کنیم با آنچه هرگز نیازم‌ودیم یکی است»^{*}.

به‌رغم تمایل راوی به «ندانستن»، رمان پرکشش



شکل‌های زندگی: به مناسبت انتشار «قلبی به این سپیدی» اثر خابیر ماریاس

ماه پشت ابر می‌ماند

خابیر ماریاس در رمان خواندنی خود مضمون جالبی را مطرح می‌کند و آن رابطه میان دانستن و خستگی است. او میان این دو رابطه‌ای مستقیم می‌بیند.

«تکرار»، مضمون پراهمیت دیگری است که ماریاس به این‌خصوص آن را در رمان خود لحاظ می‌کند. به یک تعبیر او اساسا فرم رمان خود را در قالب تکرار به تصویر می‌کشد، بسیاری عبارات و کلمه‌های داخل رمان مثل عبارت «قلبی به این سپیدی» و کلمه «مکبث» تکرار و بارها تکرار می‌شود اما آنچه «تکرار» ماریاس را از تکرار دیگر نویسنده‌گان، که غالبا تکرار نقطه‌ضعف‌شان تلقی می‌شود، متمایز می‌کند آن است که ماریاس به مضمون «تکرار» جنبه‌ای رئال و فلسفی می‌دهد: زندگی و تجربه‌های آن به مثابه چیزی که تا بی‌نهایت تکرار می‌شوند. علاوه‌برآن نویسنده برای «تکرار»، مضمونی گاه حتی ملموس‌تر قائل می‌شود و آن را اساس کارکرد و خاصیت ذهن با لویزا، دختر همکار و موردپسندش نیز آدمی در نظر می‌گیرد. ماریاس بر این باور است که «فرایندهای ذهنی اغلب تکراری است»^۹ و به یک تعبیر آدمی همواره باورها و دغدغه‌های ذهنی و حتی دانستنی‌های خود را تکرار می‌کند. تکراری که مطابق منطق خود از درونش هیچ تجربه تازه‌ای رخ نمی‌دهد.

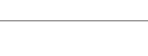
در رمان «قلبی به این سپیدی» گاه با مضامین نیچهای مواجه می‌شویم. «تکرار» ماریاس بی‌ارتباط با «بازگشت جوادان» نیچه نیست اما مهم‌تر از آن مقوله

رستاخیز کلمات

مروری بر مجموعه داستان «بچه ی زیگموند»

دلشوره‌های پنهان

با متن ارتباطی پویا و ژرف برقرار کند. داستان «آب و خاک، خاک و آب»، تک‌گویی کاراکتری وسواسی و نیمه‌منجون است. حکایت ماندن و رفتن. عنصر خدک در این اثر بدل به وجهی نمادین از سرزمین راوی شده است. در طول تک‌گویی، راوی مدام از هجوم خاک شکایت می‌کند و کورنگی و نسیان خویش را به بارش دمداد خاک نسبت می‌دهد. در این داستان نیز خواننده هیچ زمینه یا پس‌زمینه‌ای از کاراکتر اصلی ندارد. او می‌گوید که گفته باشد. مسئله جابه‌جایی و هجرت، شخصیت اصلی داستان را از خاک به آب می‌کشاند. از سرزمین گرم و بیابانی به سرزمین‌های بارانی و مه‌آلود. اما مشکل اصلی که همان عدم رضایت، دلتنگی و وسواس فکری است، همچنان بر جای خویش مانده است: سوزه اصلی داستان شاید «بی‌قراری» است. نوعی عدم ثبات فکری و روحی که در متن وجهی نمادین یافته و بدل به کلان‌روایت شده است. این داستان می‌توانست کنش‌مندتر باشد. اگر بپذیریم که ابهام و گنگی نه عنصری سازنده، بلکه آفت داستان است، داستان «سه‌پاره» دچار این مشکل است: اطلاعات اندک و حاشیه‌های نالازم، «سه‌پاره» را دچار ابهام ذاتی کرده است و در پایان خواننده نمی‌تواند



ادبیات

ادامه از صفحه ۱۰

تفویض ممیزی «دستوری» نیست

۴ از نقدهای وارده دیگر به ماجرای تفویض ممیزی، نادیده‌گرفتن مؤلف است. صاحب‌اثر حلقه‌مفقوده تمام این بحث‌هاست. با توجه به سهم ناچیز ۷ تا ۱۵ درصدی مؤلف از اثرش، و اینکه مؤلفان مانند ناشران از هیچ کانون، اتحادیه، سندیکا یا هر عنوان دیگری که به‌رسمیت شناخته شده باشد برخوردار نیست، فکر نمی‌کنید ضرورت شناسایی مؤلف به‌عنوان مهم‌ترین حلقه زنجیری که اشاره کردید بیش از هر زمان احساس می‌شود؟ طبعاً هر قشر و مجموعه‌ای که به فعالیت خاصی می‌پردازند نیاز دارند تشکیلاتی برای سروسامان‌دادن به فعالیت‌ها و مسائل صنفی‌شان داشته باشند. اتحادیه ناشران و کتابفروشان نیز حـول چنین محوری تشکیل شده است. اکنون ما انجمن نویسندگان کودک‌ونوجوان و انجمن تصویرگران کتاب داریم اما متأسفانه در حوزه کتاب‌های عمومی به نظر موضوع در مسیر درستی پیش نرفته است. ببینید، ما در اتحادیه ناشران با طیف‌های مختلفی به‌لحاظ تفکر مواجهیم، اما همواره از برخورد عقیدتی پرهیز می‌کنیم. زیرا اتحادیه باید مسائل و مشکلات صنفی را برطرف کند، آینده کسب‌وکار را پیش‌بینی کند و اطلاعات لازم را برای استفاده همکاران و تطابق‌شان با شرایط روز در اختیارشان قرار دهد. خروج از حیطه وظایف، تأثیر منفی بر مطالبات صنفی خواهد گذاشت.

۴ با این تفسیر فکر نمی‌کنید در غیاب چنین نهاد فراگیری در طرف مؤلفان، با اجزایی شدن این طرح، حیات و حضور مؤلف بیش از هر چیز به ناشر وابسته می‌شود و همین امر ادغام ناشر و مؤلف تحت‌عناوینی چون کارشناس نشر را در پی خواهد داشت (اتفاقی که در چندساله اخیر با شعار سپردن کار به اهل فن افتاده است) و همین این مسئله را پیش خواهد آورد که کیفیت آثار فرغ بر کمیت و توجه اقتصادی آن در نظر گرفته شود؟

هرچند که به‌نظر می‌رسد مشکلاتی بین ناشر و مؤلف وجود دارد، ولی نباید فراموش کنیم که هریک از این دو نیازمند حضور دیگری است. آنچه مهم است تبیین دقیق حقوق و تکالیف هرکدام در قراردادهایی است که امضا می‌کنند. برای کاهش سوءتفاهم‌ها پیشنهاد می‌شود قلم‌اِین است که در قراردادهایشان با ناشران حل اختلافات احتمالی‌شان را به داورِ کمیسیون حل اختلاف اتحادیه ناشران و کتابفروشان ارجاع دهند.

۴ آقای آموزگار چند کتاب از نشر «کتاب‌آمه» که شما مدیریت آن را بر عهده دارید، در وزارت ارشاد بلا تکلیف مانده است؟ اگر تفویض ممیزی به سرانجام برسد و اجرایی شود، شما به‌عنوان ناشر چه کتاب‌های معطل‌مانده یا مجوزنگرفته‌ای را منتشر می‌کنید؟

نشر کتاب آمه هم همچون سایر همکارانی که در حوزه عمومی کتاب منتشر می‌کنند با اداره کتاب و کارکرد بررسی محشور بوده است. معاذک بالاخره به پذیرفت که در قیاس با گذشته رضایت بیشتری از عملکرد اداره کتاب ایجاد شده است. به‌نظر من به‌عنوان یک ناشر ممیزی در بدنه جامعه است، جامعه ما پر است از شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی و علی‌الاصول یک آدم مصلح و خیرخواه باید در جهت کاهش شکاف‌ها بکوشد. شاید روزی جامعه به حدی از رواداری برسد که نیازی به ممیزی نباشد.

نوشته: همین و تمام

درباره رمان «ملکان عذاب» نوشته ابوتراب خسروی

ملکان پژوهش

فرشید قربانپور

رمان‌خوان‌های امروز، دیگر نمی‌خواهند فقط خواننده باشند. دیگر قصه‌خوانی به‌دلیل تکرار هزاران قصه در مباحثای مختلف امری تکراری شده، امروزه رمانی موفق‌تر است که به‌جای خواننده، درک‌کنندگان بیشتری داشته باشد. یعنی خواننده بتواند به‌واسطه خواندن، رمان و وقایع درون آن را لمس کند و بپذیرد. به‌همین دلیل کار رمان‌نویس‌ها سخت می‌شود، چون باید در کنار خلق شخصیت، قصه‌های مربوط به او را نیز خلق کنند و تماشای هم‌پذیرفتنی باشد. در مقابل نوع خاصی از رمان‌نویسی که شاید عنوان «رمان استدلالگر» یا «رمان اثباتگر» برای آن مناسب باشد، از حقایق تاریخی، علمی، اجتماعی و... برای بیان مطالب استفاده می‌کند، چون شخصیت‌ها، مکان‌ها و تاریخ‌های مستند در ذهن تمام مردم جهان، معیارهای اشتباهی دارند و استفاده از نام آنها استفاده از تمام آن معیارهاست. «رمان‌های اثباتگر» از شخصیت‌ها و خرده‌روایت‌های موجود در جهان استفاده می‌کنند تا راه بیان یک مفهوم را کوتاه کنند. آنچه استدلال‌های این نوع رمان را با مقاله‌های علمی یا پژوهش‌ها متمایز می‌کند این است که این استدلال‌ها اصلا به استاد و اثبات علمی نیازی ندارند. برای مثال در رمان مشهور «باشگاه مشت‌زنی»، با یک‌سری اتفاقات بیمه‌ای، معادلات شیمیایی، مراحل تولیدی محصولاتی نظیر مایون و... آشنا می‌شویم که در عین بیان جزئیات کامل علمی، اصلا حقیقت ندارند و حتا در مقدمه کتاب گفته شده این معادله‌ها تنهاوتها برای ایجاد یک استدلال ساختگی آورده شده‌اند. خواننده پیش از شروع کتاب می‌داند اینها واقعی نیست؛ اما دقیقاً از لحظه آغاز رمان، به‌واسطه تغییر موقت شخصیت یک خواننده به شخصیتی حاضر در کتاب، همه قوانین بیرون فراموش شده و قوانین جهان درون رمان حکمفرما می‌شود. پس هرچه این قوانین بهتر و وسیع‌تر و بیشتر باشند، جهان رمان ارزش و اعتبار بیشتری پیدا می‌کند. سبک‌هایی مانند رئالیسم جادویی، با استدلال‌ها و اثبات‌های هرچند غیرمستند قدرت می‌گیرند و پذیرفتنی می‌شوند؛ اما این نوع قصه‌پردازی آسیب‌هایی هم دارد. یکی از این آسیب‌ها تبدیل رمان به پژوهش یا مقاله است. خواننده می‌پسند که بین دیالوگ‌ها، موقعیت‌ها و قصه‌های رمان مقدار کمی اطلاعات علمی یا تاریخی بخواند؛ اما دوست دارد این اطلاعات سفت‌وسخت، طوری در رمان جا گرفته باشد که حس نشوند، فقط دانسته شوند. چنین کاری به قصه‌پردازی دقیق، قطع درستی اطلاعات و قصه و ترکیب دوست‌داشتنی آنها، گذشتن از بسیاری اطلاعات کسل‌کننده و اضافه نیاز دارد. درواقع می‌شود گفت نوشتن یک رمان اثباتگر خوب، بسیار طاقت‌فرساست از انواع دیگر آن است. رمان «مادام بوارِی» فلوریو از نمونه‌های شاهکار این تقسیم‌بندی است که فلوریو برای نوشتن آن پژوهش کاملی روی داروشناسی، وکالت، طب، خودکشی، موش‌شناسی و گیاه‌شناسی کرده است. آخرین رمان ابوتراب خسروی با عنوان «ملکان عذاب» جز اینکه دارای چند روایت است و روایت‌ها بسیار جذاب و پرتنش هستند و اشاره‌های تاریخی آنها را برای ما ملموس می‌کند، بخش‌های تأمل‌برانگیز و مهمی درباره تاریخ درویشی‌گری و تشکیل و انتشار یکی از فرقه‌های پرطرفدار آن دارد. شخصیت پرزازی رمان بسیار قدرتمند و همان‌طور که آن نویسنده با تجربه آن انتظار می‌رود، تأثیرگذار است و به‌خوبی در خدمت قصه قرار گرفته نویسنده مجموعه‌ای کاملاً ترتیب داده که با روایت‌های عجیب و نگران‌کنی نزدیک به رئالیسم جادویی، صحبت از مکان‌ها و زمان‌ها و شخصیت‌ها و اتفاقاتی که کمتر دیده‌ایم، به یکی از مهم‌ترین رمان‌های چند سال اخیر ایران تبدیل می‌شود.بخش اصلی رمان از زبان یک پدر و پسر در دو روایت موازی پیش می‌رود. پدر، فرزند ارشد خانواده‌ای بسیار ثروتمند است که در جایی متوجه می‌شود پدرش قطب یکی از فرقه‌های بزرگ و قدرتمند درویشی‌گری است که کاراک می‌میرد، او باید میراث‌اتر تفتقر آن فرقه باشد. در یک روایت پیچ‌دریج، بخش‌هایی از روابط مردم در آن رمان را می‌بینیم و تأثیر و انتشار آن را در زمان حال، بازخورد گناهان نسل‌ها به هم، خشونت به‌عنوان عنصری بازگشت‌کننده که در سرنوشت انسان‌ها منتشر می‌شود و در نهایت روزی ضربه خود را می‌زند.

ماجرای‌های رمان خواننده را با خود همراه می‌کند، به شناخت جهان عرفانی می‌برد، جایی که تمام موجودات، اسب و سگ و باد و کلمه و انسان در یک فرقه مذهبی مقامی برابر دارند. جایی که آدم‌ها به‌واسطه ریاضت و دریافت، دست به معجزه‌های بزرگ می‌زنند، معجزه‌هایی که توضیحات اثباتگری برای آنها وجود دارد. «ملکان عذاب» یا قصه‌پردازی‌ای که خواسته یا ناخواسته «صد سال تنهایی» را به یاد خواننده می‌اندازد، بحق یکی از رمان‌های تحسین‌شده فارسی در این چند سال است؛ اما با وجود تمام کشش‌ها، نکته‌های قابل بهبودی نیز در این رمان وجود دارد. از هسان‌نبودن دو خط روایی داستان، بشیمانی و توبه شخصیت‌های اصلی رمان بدون آنکه توجیهی پذیرفتنی داشته باشند، بیهودگی بعضی خط‌های داستانی و یکی، دو مورد دیگر که بگذریم، بزرگ‌ترین نقطه ضعف رمان که گویا این روزها اپیدمی شده، اطلاعات خرام است. در بخش‌هایی از «ملکان عذاب»، با سخنرانی طولانی یک شخصیت در ۱۰ یا ۲۰ پاراگراف طریقم که هیچ قصه یا روایتی با آن همراه نشده و این قصه در چند نوبت تکرار می‌شود، صفحه ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۳۹ رمان به‌گونه‌ای پیش می‌رود که گویی مصاحبه‌ای درباره تاریخ یک فرقه مذهبی می‌خوانیم، چیزی که جدای خسته‌کننده‌بودن، کوچک‌ترین کمکی هم به قصه نمی‌کند. همچنین یکی از شخصیت‌ها نامه‌ای برای پسرش نوشته که مانند اخبار در جای‌جای رمان آمده و به‌دلیل زبان خاص پدر که فارسی متکلف و دارالوکاله‌ای است، بسیار کسل‌کننده و مانند مورد قبلی، شامل اطلاعاتی اضافه است که کمکی به قصه نمی‌کند. به‌نظر می‌رسد نویسنده جهان بزرگی پر از استادهای واقعی یا ساختگی و به‌هرحال جالب، به‌وجود آورده و قصه خوب و جذابی برای روایت این جهان پیدا کرده و بخش‌های زیادی از آن را نیز به‌خوبی نوشته؛ اما جایی خسته شده، اهمیت قصه را نادیده گرفته و مقاله‌ها و پژوهش‌هایش را بی‌هیچ آداب و تربیتی در رمان قرار داده است. در تاریخ نمونه‌های تکان‌دهنده‌ای از این اشتباه تکنیکی داشته‌ایم که از مشهورترین‌شان، رمان‌های علی‌محمد افغانی است که پس از «شوهر آهوخاتم» هرگز به موفقیت چشمگیری نرسید و یکی از دلایل مهم آن، بیان دیالوگ‌های سنگین و طولانی از زبان شخصیت‌های کوچک و معمولی بود. البته باید گفت «ملکان عذاب» باوجود چنین فرودهایی، هم‌زمان ارزش‌های بسیاری نیز دارد، طوری که خواننده حرفه‌ای به‌وضوح شاهد تلاش‌های ستودنی نویسنده پژوهشگر آن رست.



ملکان عذاب
ابوتراب خسروی
نشر ثالث